

# نگاهی گذرا به «تاریخ تحلیلی افغانستان»،

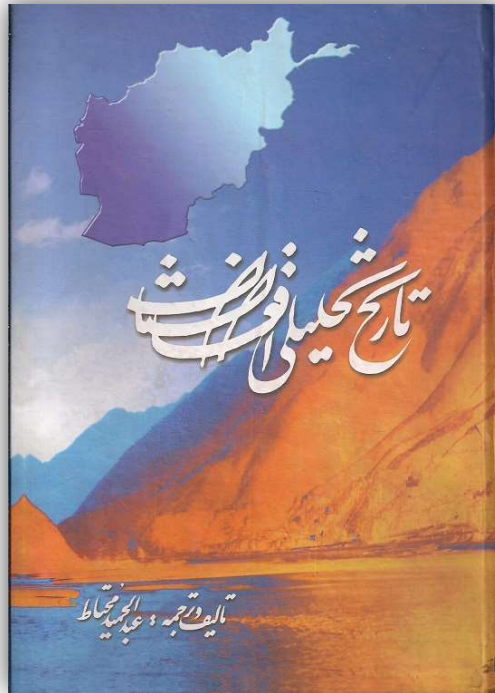
## نوشته عبدالحمید محتاط



پوهنیار بشیر مومن

(آنکه حقیقت را نمیداند نادان است و آن که حقیقت را میداند و پنهان میکند جنایتکار است.)

«برتولت برشت»



کتاب «تاریخ تحلیلی افغانستان» نتیجه‌ی کار بیست و هفت ساله عبدالحمید محتاط است که در این اواخر نشر شده است، حاوی مطالب شگفت‌انگیز در مورد پشتون‌ها است، به قول جاپانی‌ها، کلام هر شخص بیانگر سطح معرفت اوست. مذکور از متودلوژی (روش) توهین و حقارت در مورد پشتونها به طور وسیع و همه‌جانبه استفاده به عمل آورده است. این طرز دید، نشانه سقوط و افوال برخی رهروان سابق سوسیستی است که هدفمندانه برای مسموم کردن فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ایجاد تفرقه و برهم زدن وحدت ملی تلاش می‌کنند، با وجودی که تعداد چنین اندیشمندان اندک است و پایگاه اجتماعی آنها هم بسیار ضعیف می‌باشد. با آن هم بر ملا کردن نیت تخریبی آنها برای جلوگیری از عواقب شوم آن ضروری پنداشته می‌شود. چنین اندیشه‌ها در شرایط حساس کشور ما نهایتاً موجب تخریب، آسیب و به هدر دادن استعدادها و امکانات بالقوه و بالفعل اقوام و نیروها می‌شود، که در راستای رسیدن به سعادت مردم افغانستان در مجموع (نه اقوام جداگانه و نه درها)، صلح و تفاهم ملی برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و در نهایت ایجاد یک جامعه واقعاً دموکرات و آزاد گام بر میدارند. قبل از همه می‌خواهم روی اهدای این کتاب به شادروان محمد طاهر بدخشی که یکی از بنیانگذاران جنبش دموکراتیک چپ در کشور بود، و روانشاد عبدالمجید کلکانی مرد افسانوی که نمونه ایستاده‌گی و شهامت بود، مکث کنم. به مجرد خواندن این سطور در ذهن هر خواننده این پرسش مطرح می‌شود: محتاط! بدخشی صاحب در زمان که شما سفیر فوق العاده افغانستان در جاپان بودید، به زندان افکنده شد و بعد‌ها به شهادت رسید. در صورتی که شما واقعاً به او اخلاص داشتید، چرا آن وقت صدای تان را بلند نکردید که در مصونیت کامل هم قرار داشتید، چرا از شورویها «شفاعت» او را نکردید. چنین چراها زیاد هستند. محتاط، شما معاون صدراعظم کشور بودید، آن وقت چرا بخاطر نجات شهید کلکانی تلاش نکردید؟. به هر حال، شما می‌توانید جهت تبرئه خویش حرفهای مختلف را پیش بکشید و بگویید که من هیچ کاره نبودم. باور کنید همه میدانند که شما به اصطلاح نه "خلقی" بودید و نه "پرچی" و نه هم کدام چهره ملی، ولی همیشه در مقامهای ارشد دولتی جا داشتید، این چه نیرویی بود که شما در حفاظت آن بودید؟ واقعیت این است که برخی بزرگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و آن جمهوری که حالا همه میدان‌ها را باخته‌اند و دیگر هیچ راه ندارند، یا در عقب همین شخصیت‌ها که در زمان حاکمیت خودشان به شهادت رسیده‌اند پنهان میشوند و یا این که در عقب اقوام بیچاره سنگر می‌گیرند و زنده‌گی نورمال شانرا بر هم میزنند تا باشد اگر باز طوفان شود! و به مقامات دلخواه شان برسند.

میخواهم در این جا تاکید کنم که تدقیق و تحقیق وسیع این اثر، کار تاریخ نویسان و واقعه نگاران محترم است، تا به منابع اصلی آن رجوع کنند. من در اینجا به بعضی نکات سیاسی این نوشته تماس میگیرم:

در صفحه ۲۰ «تاریخ تحلیلی افغانستان» حکم میشود که: افغانها بخشی از مردمانِ خاورمیانه هستند . . . . منظور اساسی از نگارش «تاریخ تحلیلی افغانستان» و چنین تحلیل های سیاسی این است که پشتونها مردمی هستند، برخاسته از سرزمین های نوار فلسطین و به زور و جبر مناطقی را که امروز در آن (جنوب و شرق) متوطن هستند، اشغال کرده اند، و با ستم، روزگار را بر اقوامِ دیگر سیاه کرده اند. دکتور حسن شرق در کتابِ خویش «تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان» در ارتباط به تحریف هویت پشتونها می نویسد: تعدادی از مقامات حزب دموکراتیک خلق افغانستان با الهام از کتاب «ثمره دوستی افغان شوروی» جهت تحریف هویت پشتونها و زنده گی اجتماعی آنها تاریخچه ای را داشتند برای چاپ آماده میکردند تا توجیه کنند که افغانستان سرزمین بومی پشتونها نیست و هم پشتونها دارای حیات بدوی بوده و نمی شود آنها را به صف ملیتهای با هم برادر در وزارت ملیتها پذیرفت و برای اینکه به ادعای خود صحنه گذاشته باشند به آثار و نوشته های مراجعه میکنند که در جعل سخن و تحریف گفته ها و کینه توزی با پشتونها و وارونه خواندن هویت آنها شهرت جهانی داشتند. او ادامه داده و می نویسد: خوشبختانه مطبعه دولتی از چاپ آن سر باز میزند و آنها هم مصلحت خود را به آن دیدند تا به روزگار دیگر و شرایط مساعدتر جهت ایجاد مصایب تازه تر به چاب آن اقدام کنند.» با اتکاء به حرفهای آقای شرق، اثر «تاریخ تحلیلی افغانستان» قبلاً ترتیب و تدوین شده (نه کار ۲۷ ساله)، و منتها حالا اقبال نشر یافت. برخی واقعه نگاران و محققین در اشاره به پیشینه تاریخی افغانها (پشتونها) گاه آنها را یهود، گاه عرب، گرجستانی، گاهی ارمنستانی، گاه هندی و غیره و غیره دانسته اند. با وصف چنین فرضیه ها و تصورات تحقیقات وسیع و همه جانبه ی که از طرف علما و شرق شناسان غربی و افغانی صورت گرفته است، مبین این امر هستند که افغانها باشندگان بومی و آریائی تبار این سرزمین هستند. و به قول بعضی صاحب نظران، افغان ها مانند دیگر اقوام آریائی از اطراف دریای اورال به افغانستان امروزی، ایران، هند و برخی مناطق آسیای میانه سرازیر شده اند. دانشمندان افغانی، از جمله، آقای معصوم هوتک و پوهان محد حسن کاکر به این باور هستند که اصل افغان (اسواکا) می باشد که برای اولین بار در حماسه مهاباراتا هند باستان از آن ذکر به عمل آمده است، و قدامت آن به ۱۲۰۰ سال قبل از عیسی میرسد. اسواکا، اسواغانه شکل ترکیبی زبان سانسکرت است که به معنی اسپ سوار و هم به معنی کشور آمده است. اسواکا در فارسی باستان ابگان، اوگان و در هندی به اواگانه ذکر شده است. که بعدها در دوره اسلامی به شکل افغان آمده است. دری زبانان (اکثراً) تا هنوز هم افغانها را اوغان مینامند.

ولی قدامت تاریخی کلمه پشتو بیشتر از اسواکا می باشد. زیرا ۳۰۰۰ سال قبل از امروز در دوره ویدی به شکل پکتاس یا پختاس به وجود آمده. هیروdot دانشمند یونانی که به پدر تاریخ شهرت دارد، پنج قرن قبل از میلاد در یادداشتهای خویش از باشنده گان پکتیک یا پکتویک یادآوری کرده است. قابل یادمانی است که کلمه اوغان از جانب مردمان دیگر به پشتونها خطاب شده است، اما پشتونها همیشه خود را پشتون گفته اند.

مونپ ستوارپ الفنسژن عالم انگلیسی در کتاب خویش «سلطنت کابل» که در سال ۱۸۴۰ نوشته شده، به طور قطع نظریه یهودیت پشتونها را رد میکند و می نویسد: شباهت رسم و رواجها بین پشتونها و یهودها وجود دارد، اما همچو شباهت ها در بین مردمان مختلف که در شرایط معین اجتماعی مشابه زنده گی میکنند معمول است، دلیل واقعی و دقیق ارتباط شده نمی تواند. اگر چنین است پس باید تاتارها عرب ها، جرمنها و روسها را نیز باید یهود قلمداد کرد. از جمله ی محققینی که به طور مشرح این مطلب را غور کرده است، برنارد دورن، عالم علوم بشری و شرق شناس مشهور است. او در یک بخش از تحقیقات خود می نویسد:

اینکه مورخین فارسی زبان پشتونها را از نسل یهود می شمارند یک حرف بی اساس است، زیرا بدون اینکه ماهیت مسئله را تحقیق کنند، به رسم خود آن را مانند یک حقیقت مسلم ثبت و راجستر می کنند. او در جایی دیگر علاوه میکند:

اینکه نامهای افغانها و یهودها با هم شباهت دارند، علت آن مسلمان بودن افغانها است، چون اسمهای مسلمانان و یهودان منابع مشترک تاریخی و قومی دارند. و اگر چهره های افغانان با یهودان مشابه است این هم دلیل شده نمی تواند. او در این جا نظر دانشمند دیگر را بنام جان ملکم تأیید میکند که می گفت، اگر شباهت های چهره های دو قوم دلیل یکی بودن آن را می رساند، پس باید کشمیری ها را نیز که از لحاظ چهره با یهودها مشابه هستند، یهود دانست.

دورن به این نظر که پشتون ها از نوار بیت المقدس به افغانستان آمدند، کاملاً رد می کند، و میافزاید، همان طوری که ویلیم جونزوائی معتقد است که پشتونها از کدام ملک دیگر نیآمده اند بلکه مردمان اصلی و بومی «پاراپامیزاد تاریخی» (افغانستان مرکزی و اطراف آن) هستند.

به قول مرحوم حبیب الله تری- علما و دانشمندان معاصر جهت تثبیت کردن اقوام به ریشه یابی زبان های شان می پردازند. روی این منظور علمای ذیل زبان پشتو را مورد تحقیق قرار داده اند:

خلاپروت - اولین دانشمند غربی بود که زبان پشتو را یک زبان آریائی دانست و این عقیده را واضح کرد که پشتو بدون شک یک شاخه از زبانهای هندوآریائی می باشد. ولی کسیکه پشتو را برای اولین بار وارد زبانهای هندوآریائی کرد و به این شاخه آنرا وابسته دانست او شیلی است. پات در سال ۱۸۳۳ زبانهای اروپائی را به پنجاه خانواده تقسیم کرد و در اینجا پشتو و فارسی را به خانواده دوم مربوط کرد. دورن به این باور است که پشتونها نه از نسل فارسیها و نه از نسل هندیها است، بلکه اینها یک قوم مستقل در بین آنها می باشد. جان ملکم محقق دیگر غربی نیز این عقیده را تایید میکند که پشتونها مردمان مستقل از فارسها و هندیها می باشند. جیمز لارمیستر شرق شناس مشهور فرانسوی به طور قاطع پشتو را شامل گروه زبانهای هندوآریائی و بخش شرقی آن می کند و واضح کرد که پشتو به طور کلی به زند قرابت دارد. (جهت معلومات بیشتر به منابعی که در پایان این نوشته ذکر شده مراجعه شود) با صرف نظر از ریشه یابی پشتونها، در پاورقی صفحه ۷۶ «تاریخ تحلیلی افغانستان» می خوانیم: «سردار محمد داود هم در دوره کوتاه ریاست جمهوری خویش تحت نام اقوام تلاش داشت تا زمین های شمال کشور را به قبایل پشتون ماورای سرحد و نوار سرحدی توزیع کند و ماستر پلان شوونیستی عم خویش را پیاده کند. جنگ امروزی در کشور نتیجه ی همین تعصبات و برخوردهای غیر منطقی و غیر عادلانه می باشد». آقای محتاط چو بگفتی سخن دلایلش بیاور، شما برای اثبات این گفتار تان چه اسناد و مدارک دارید؟ در نوشته های دوکتور حسن شرق و غوث الدین فایق که پشتون تبار هم نیستند از چنین ادعاها خبری نیست. در صورتی که چنین چیزی مطرح می بود آقای شرق حتماً به آن تماس می گرفت. به دلیل اینکه او از پلانهای داودخان شهید زیادتر آگاهی داشت، زیرا نسبت به شما او به داودخان نزدیکتر بود. متذکر باید شد که او از جمله رهبرانی بود که با تقوای تمام زنده گی خویش را وقف خدمت به مردم کرد. نه تنها خودش حتی فرزندانش هم از موثرهای دولتی استفاده نمی کردند، ممکن شما هم منکر این نباشید. او اگر پلان شوونیستی میداشت اولاً خودش میبایست به پشتو حرف میزد ثانیاً در اطراف خویش افرادی را که با چنین طرز فکر می بودند، جابجا میکرد، که چنین نبود. او مردی بود که اساسات اکثریت پروژه های عمرانی افغانستان را گذاشت، او واقعاً یک انسان وطنپرست بود، نه اجنت ک. ج. ب، او فرمانبرداری شوروی ها را قبول کرده نتوانست و با آنها قطع رابطه کرد، و تمام عناصری که به ترند شوروی مربوط بودند و یا دیگر وابستگی ها داشتند، از جمله شما را از کابینه اخراج کرد. جنگ طولانی امروز نتیجه ی مداخلات خارجی است که با استفاده از اسلام و برخی برخوردهای غیرمسوولانه حکومت «انقلابی وقت» با عنعنات مردم از یک سو و از سوی دیگر مداخله اتحاد شوروی وقت است که شما معاون صدارت اش بودید. چنانچه آقای محبوب الله کوشانی منشی اول سازمان انقلابی زحمتکشان

افغانستان در بیستمین سالروز محفل شهادت محمد طاهر بدخشی چنین گفته است: «اگرچه سایر کشور های ذیدخل در مناقشه افغانستان مانند روسیه، جمهوری های همسایه ی آسیای میانه و ایران هر کدام به حکم منافع خود در مشتعل نگهداشتن آتش جنگ در کشور ما به وسیله تنظیم ها و گروه های مورد حمایت خویش در ویرانی و کشتار مردم ما به درجه های متفاوت سهیم و مقصر هستند ولی مداخله مستقیم و نقش پاکستان علیه آزادی مردم و استقلال میهن ما و در طراحی و پیاده کردن برنامه های اسارت بار و استعماری علیه کشور ما علناً نقش تجاوزگرانه و خصمانه است». علاوه بر این وابستگی برخی افراد به استخبارات و شبکه های جاسوسی همسایه ها است که در روز از سوسیالزم حرف میزدند و در وصف شوروی گلو پاره میکردند، حتی کسانی هم بودند که لینین را پیغمبر کمونستها خطاب میکردند، و در شب با «اشرار بی فرهنگ» در ارتباط بودند.

همین افراد بودند که بعدها سر شان از گریبان "جمعیت اسلامی" و "حزب اسلامی" بر آمد، همین افراد بودند که علیه پلان صلح ملل متحد توطئه کردند و علیه حکومت داکتر نجیب دست به کودتا زدند. چون روسیه و پاکستان حاضر به پذیرش پلان ملل متحد نبودند. بدین ترتیب حکومت را به اصطلاح دو دسته در اختیار جمعیت گذاشتند، فقط از همین جا است که جنگهای به اصطلاح قومی آغاز می شود. تاکید باید کرد که نه "حزب اسلامی" نماینده پشتونها بود و نه "جمعیت اسلامی" نماینده تاجکها. در پهلوی این همه غوغای بر پاشده در ترکیب "حزب اسلامی" به قدر کافی تاجکها و در "جمعیت" پشتونها و حتی در رده های بالائی و تصمیم گیری آن قرار داشتند. بدین ترتیب میتوان گفت جنگ طولانی که بعد از کودتا علیه داکتر نجیب تا آمدن امریکائیا دوام داشت، نتیجه کار کودتای ها است که زمینه را برای بنیادگراها بعدتر "طالبان" مساعد کردند، و چنین تراژدی را بر مردم بیچاره روا داشتند، نه چیز دیگر. لذا اینها باید مورد باز پرسى قرار بگیرند. که چرا به پلان صلح ملل متحد وقعی نگذاشتند.

محتاط در پاورقی صفحه ۹۶ تحلیلات خویش می نگارد: «... تحریک اسلامی طالبان مجسمه های کوه پیکر بودائی بامیان را تخریب میکنند. این حرکت دال به غربت فرهنگی محیط اجتماعیست که طالبان به مثابه ارمغان آن ظهور کرده اند و رسالت دارند تا ریشه های فرهنگی باستان این سر زمین را که بخش ارزشمند فرهنگ جهانی است از بیخ برکنند تا بفکر خام شان دلایل اثبات تاریخی هویت باشندگان اصیل و بومی غیر اوغان این خطه را دچار ابهام و اخلال کنند».

محتاط «محتاط» باشید که شما به تمام پشتونها حمله می کنید، و آنها را به بی فرهنگی متهم می کنید. «خوی تان را بخورید» و به حال بیایید که به شهادت تاریخ درازمنه های قدیم خود این مردم هم اعتقادات بودائی داشتند. ولی اینکه گروهی دست به چنان تخریب زده اند، نماینده گی پشتون ها را کرده نمی توانند. نباید فراموش کرد که اینها گروه متحجر است که در تمام اقوام و ملیتهای مسلمان وجود دارند. حتی در ترکیب آن اتباع کشور های مانند امریکا، روسیه، انگلیس، چین و غیره دیده شده است. و این بسیار ظالمانه است که آنرا در مجموع یک حرکت پشتونی خواند. آقای محتاط، همین چند روز پیش در ایران موسیقی، ستلایت و برخی بخشهای انترنیتی ممنوع اعلان شد. به فهم شما، این اقدام نشانه ی بی فرهنگی ایرانیها است؟، نخیر، چنین قضاوت سالم نیست، این عمل نمایانگر بی فرهنگی حلقات حاکمه است که در حاکمیت قرار دارند. یا در زمان حاکمیت "جمعیت اسلامی"، از بین بردن تمام سیستم دولتی و چور و چپاول موزیم کابل و یا انفجار پل و پلچک های سالنگ و گالری های آن و بمباردمان مردم هزاره در افشار و دشت برچی، به آتش کشیدن تکیه خانه چینداول (که هزاره ها در آن پناه گرفته بودند) و قتل بی رحمانه ازبکها در کابل که لاشهای شان تا دیرها در دریای کابل و تپه بی بی مهر و افتاده بود که طعمه سگها شد، این همه و بسیار حرفهای دیگر بیانگر بی فرهنگی، و وحشی گری قوم تاجک را نمی کند، بلکه بیانگر قساوت و بی فرهنگی "جمعیت" و "شورای نظار" را میکند نه از مرمان برادر تاجک را. زیرا با چنین متودلوژی غیر منطقی و متعصبانه وحدت ملی برهم میخورد. فصل کردن مردم به سیاه و سفید کار بسیار سهل و آسان است که هر کس و ناکس میتواند به چنین عمل دست ببرد، ولی وصل کردن مردم و، رفع کدورتها، کله، درایت سیاسی، بصیرت سیاسی و دید وسیع می خواهد که هر کس را هم چنین مجال نیست. از حوادث و تراژدی های که بالای این مردم بیچاره گذشته باید انتباه گرفت و به حال مردم بایست رحم کرد. این مردم در شمال و جنوب چندان تفاوت ندارند. اگر در جنوب مردم مواد فاضله شترها را می سوزانند و از آتش آن به عنوان منبع انرژی برای پخت و پز و تهیه غذا استفاده می کنند، در شمال هم از مواد فاضله ی گاو استفاده میکنند. دیده میشود همه جا را فقر فراگرفته است، حتی اندیشه های مانرا. لذا نباید حاشیه روی کرد بلکه به اصل مسئله بایست پرداخت که عبارت از فقر است.

در دنیای امروز، مردم تمام کشورها به وجود امپراطوران خویش افتخار و مباهات میکنند، فرانسویها به نا پلیون، آلمانها به هتلر، مغولها به چنگیز، یونانیها به اسکندر (الکساندر) و ایرانی ها به تمام امپراطوران خویش. برعکس، آقای محتاط از عینک تعصب به احمد شاه ابدالی نگریسته و او را غارت گر و چپاولگر می خواند. حتی در صفحه ۳۸۷ اثر خویش، مانند یک ایرانی، نه افغان، چنین می نویسد: «حاکمیت

هفت ساله افغان در ایران با قتل خونین و چپاول گری مردم همراه بود، دهقانان و شهرنشینان فقیر و بد اقبال بر علیه اشغالگران افغان و ترک مقاومت سرسخت از خود نشان دادند».

در «تاریخ تحلیلی افغانستان»، افغانها سراسر به چپاول گری متهم شده اند، در حالیکه نه تنها افغانها بلکه در سراسر این منطقه چنین جو مسلط بود و به همین منظور فتوحات صورت میگرفت. چنانچه نویسنده در یک بخش اثر خویش چنین می نویسد: «بعد از نادر افشار در سراسر کشور بعدها باندهای غارتگری و دزدی بوجود آمد، این باندها به روستاها و دهات داخل شدند، مال دهقانان را به یغما بردند و آنها را اسیر و سپس به فروش رسانیدند. نماینده کلیسا در یادداشت های خویش می نگارد: مردان، زنان و دختران مانند گوسفند و شتر به فروش می رسید».

توجه کنید، در تمام اقوام و ملیتها عناصر منفی و مثبت، عناصر چپاول گر و با فرهنگ وجود دارند، به دور از انصاف و بسیار ظالمانه است که یک قوم را در کل به بدی متهم کنیم و روی نام های این فرمانده و آن "سر لشکر" استناد کنیم.

نویسنده «تاریخ تحلیلی افغانستان» در صفحه ۵۲۶ کتاب خویش چنین آورده است: «گر چه رفتارش در مورد باشنده گان غیر افغان خیلی ها بیرحمانه بود و از نظر باشنده گان غیر افغان او از اندازه بیشتر مستبد و بی رحم بود». در این مورد همین قدر کافی خواهد بود اگر بگوییم که احمد شاه درانی توان آنرا داشت که سر زمین های بزرگ هند ایران و بخشهای آسیای میانه را تصرف و تاج بخشی ها کند به همان منوال قدرت آنرا هم داشت که در امپراطوری خویش زبان پشتو را رسمیت ببخشد، بر خلاف در زمان احمد شاه ابدالی دری زبان رسمی بود و حتی دیوان خودش نیز به زبان دری نوشته شده است. دست نزدن به چنین عمل مبین عدم تعصب او در برابر دیگر اقوام و زبان ها بود نه افسانه های که عده امروز می سرایند. نویسنده «تاریخ تحلیلی افغانستان» در این مورد هیچ گونه اسناد و مدارک ارائه نمیکند و در تاریخ مرحوم غبار و دیگر تواریخ افغانی هم چنین چیز به نظر نمی خورد. لذا این هم مانند مطالب قبلی شاهکاری خود نویسنده است.

ولی در همین اثر، برخلاف محتاط صاحب، دانشمند امریکائی در مورد احمد شاه بابا می گوید: «احمد شاه به یک داستان میماند که شهرت یک پدر دستخوش گناهان فرزندانش می شود، احمد شاه به مثابه یکی از با نفوذترین چهره های تاریخ آسیا، فرمانده درخشان، نظامی و بنیاد گذار یک ملت، هرگز برای جهان نا شناخته باقی نمی ماند».



نویسنده بعد از ریشه یابی و تخریب پشتونها، برخلاف به ادامه ی وصف و کمپلیمنت های بی پایان در مورد تاجکها، در صفحه ۱۴۷ می نویسد: «تاجکهای این منطقه در سراسر تاریخ کهن خویش در مبارزه علیه تجاوزات اجنبی حماسه های جاودان از خود به یادگار مانده اند، نخستین شکست چنگیز در همین منطقه (پروان) صورت گرفته. پروان به مثابه بزرگترین مرکز نهضت ملی در مبارزات ضد استعماری تبدیل شده بود و نیروی استعماری بریتانیا در جنگ اول افغان و انگلیس در همین منطقه از پا درآمد، نقش تاجک های پنجشیر در مبارزات دهساله تجاوز شوروی افسانه تاریخ جهان است». من در این هیچ شک و تردید ندارم که برادران تاجک ما در آزادی و آبادی این سرزمین نقش داشتند، در پهلوی این، من به این باورم که نه تنها تاجکها بلکه تمام باشندگان امروزی افغانستان در خوب و بد این کشور نقش داشتند و دارند. مطلب جالب برای من این است که شما مداخله شوروی را حالا تجاوز می گوید، برای تمامی خواننده گان این سطور کتاب شما این سوال مطرح می شود که چرا محتاط دیروز این عمل شوروی را تجاوز نمی گفت؟ در حالیکه در آن زمان تحت نظر شوروی ها در مقامات ارشد دولتی کار هم میکرد، به هر حال «روی آن نازک بود»، کیف اش بالا بود، و دل کندن از آن دشوار.

شایان ذکر است که طی ۲۷ سال که محتاط مصروف این اثر قطور بود، تقریباً پیوسته در مقام بود و همه چیز برایش میسر بود، اما او از اعتقاد به تیوری دورانساز که محور آن انسان بود تا سطح قوم، ولایت، دره و قریه سقوط کرده، اما برعکس، نیلسن ماندیلا طی ۲۷ سال که در زندان بود و از تمام ضروریات اولیه انسانی محروم بود، از سطح قریه و قوم و نژاد تا سطح کشورش و تا سطح تمام مردمش (بدون سیاه و سفید) و بالاخره تا سطح جهانی صعود و رشد میکند و سرانجام به همه بشریت مربوط می شود و حتی دشمنانش او را مرد آهنین خطاب کردند.

من در اثنائیکه این اثر را مطالعه میکردم یک داستان از ماکسیم گورکی به خاطر آمد: روزی شیطان به دیدن اهل قبور رفت و هر یک از مرده ها را بلند کرده و می پرسید، در این جمع ژنرال، سیاستمدار، نویسنده و خلاصه مردمان معروف هر بخش بودند، او بر سر قبر یک دانشمندی بسیار مشهور میرسد، او را بلند کرده و می پرسد: تو چه کردی که این قدر شهرت یافتی؟ دانشمند در جواب می گوید: شهرت من ناشی از این است که در زنده گی اکادمیک خود تحقیقات بسیار کردم و کتاب های قطور زیاد نوشتم و در آنها ثابت کردم که نژاد روسها از همه اقوام و ملتها، از هر لحاظ بالا و مقدس است و . . . . شیطان او را دوباره به گور روان میکند و می گوید: دانشت مرا به حیرت انداخت، بهتر است در گور بخوابی، سخن کم گوئی و کتاب ننویسی.

محتاط از روح و روان جلد اول تان معلوم است که در جلد دوم آن چه درفشانی خواهید کرد. اذعان باید کرد که من به برابری حقوقی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همه اتباع افغانستان اعتقاد دارم و به این باورم که برای حل تمام پرابلمهای جامعه باید راه های منطقی سراغ شود. من فکر میکنم که بزرگترین سرمایه ملی جامعه افغانی ما همین چندگانگی و آمیزشهای قومی و فرهنگی ماست. زیرا قوت یک جامعه در کثرت است و نه در محدودیت. مردم افغانستان امروزی مرکب از طائفه ها، قبایل و قومهای مختلف با پیشینه های قومی گوناگون، پس همه اینها به سهم خویش کم یا بیش در فراهم آوری نیک و بد آن نقش خویش را باید ادا کنند. در این شک نیست که همه ما از یک کشور و یک مردم هستیم، و اگر تا این اصل والا تکامل کرده باشیم و درک کرده باشیم، جای جنجال باقی نمی ماند. بنا بر این میتوانیم برخی حکما را از روی عملکرد شان خوب و یا بد گفت نه قوم و نه ملیت آنرا. گفتنی است که نمیشود خود را افغان گفت و تاریخ کشور را به مثابه یک ایرانی تحلیل کرد. هویدا است که افرادی با چنین طرز فکر دلسوزی به این خاک ندارند، بلکه تمام دلبستگی و علاقه شان در جایی دیگر است. ممکن است که قومی در جغرافیائی امروزی افغانستان مورد ظلم و ستم قرار گرفته باشد. روی این ملحوظ بجای پیش کشیدن مدلهای و خواستههای که با شرایط امروزی مطابقت نمیکند، در پی آن شود که با سایر اقوام مشترکاً راه حل آن را جست و جو کنند، نه این که در خدمت شبکه های جاسوسی همسایگان قرار گرفت و تمامی هستی مادی و معنوی کشور را مین گذاری کرد. یکی با تفنگ و دیگری با قلم سهم خود را در تخریب ادا کنند.

حرف اخیر اینکه، این سرزمین متعلق به همه اقوام متوطن در آن است و تا زمانی که نام افغانستان در جغرافیای کره خاکی باقی است، هیچ قومی حق ندارد تقاضای میراث کند و یا به حکم همسایگان آنرا خط کشی کند. عبدالمجید زابلی سابق وزیر اقتصاد کشور در یادداشتهای خویش چنین می نگارد: «به گذشته پیچیدن و جدائی ایجاد کردن فرصت توجه را به آینده از دست دادن در شرایط موجوده افغانستان اشتباه خواهد بود، جبران ناپذیر» با انتباه از گفتارهای عبرت آمیز زابلی بایست افکار کلیشه ئی را از اذهان پاک کرد و سعی کنیم تا در این گونه تحلیل ها جانب احتیاط را بگیریم و «محتاط» باشیم. و قبل از حکم و تصویری به تمامیت کشور مان فکر کنیم که از نیاکان مان به ارث بردیم و به این اندیشه کنیم که چطور آن را معمور و از آن حراست کنیم. تا حد اقل مورد توهین و نفرین نسل های بعدی قرار نگیریم. نگارنده در آینده به پاسخ گوئی در برابر چنین برخوردهای متعصبانه نخواهد پرداخت، زیرا بر این باور است که نیروی ما باید در راه وصل کردن و ایجاد فضای باور و اعتماد صرف شود، نه در راه فصل کردن.

منابع:

«تاریخ تحلیلی افغانستان»، مولف عبدالحمید محتاط-

تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، مولف، داکتر محمد حسن شرق-

پشتانه، مولف داکتر حبیب الله تری

یادداشت های عبدالمجید زابلی سابق وزیر اقتصاد کشور

[www.esalat.org](http://www.esalat.org)